

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

فرستنده: نذیر دلسوز

۲۸ اگست ۲۰۱۷



کار و اسطوره

بخشی از سخنرانی ماکسیم گورکی

در کنگره نویسندگان شوروی (۱۹۳۴) تحت عنوان

« ادبیات آنتیسم شوروی. »

نقش روندهای کار، که حیوان دوبا را به انسان بدل کرد و عنصر بنیادی فرهنگ را آفرید، هیچ گاه آنچنان که شایسته و بایسته است، عمیق و به طور کامل بررسی نشده است. این موضوع کاملاً طبیعی است؛ زیرا چنین پژوهش‌هایی نمی‌تواند مورد علاقه کسانی باشد که انسانها را استثمار می‌کنند. آن که نیرو و توان توده‌ها را به مثابه ماده خام به کار می‌گیرد تا به پول تبدیل کند، البته نمی‌تواند ارزش آن را بالا ببرد. اینان از دیرباز، هنگامی که انسان به دو گروه برده و برده‌دار تقسیم شد، نیروی حیاتی توده‌های زحمتکش را به کار گرفته‌اند؛ به همان شیوه‌ای که ما امروز از نیروی مکانیکی جریان رودخانه‌ها بهره‌برداری می‌کنیم. تاریخ‌نویسان فرهنگ، انسان ابتدائی را پندارگرایی عارف و فیلسوف‌مآب، خالق ارباب انواع و زائری در جست و جوی «معنای زندگی» توصیف کرده‌اند. انسان ابتدائی، به مدد قدرت اندیشه شخصی به نام ژاکوب بوهم مسئولیت سنگینی را به عهده گرفت. بوهم کفایتی بود که در سالهای پایان قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم می‌زیست و در عرصه فلسفه محافل عارفان بورژوا که بی‌اندازه متداول بود برای خود جایی اشغال کرد. وی موعظه می‌کرد که «شایسته است انسان درباره آسمان‌ها، ستارگان، عناصر و پدیده‌های آنها و نیز درباره فرشتگان مقدس، شیطان، بهشت و دوزخ بیندیشد.»

می‌دانید که مواد تاریخ فرهنگ انسان ابتدائی، داده‌های باستان‌شناسی و بازتاب‌های مراسم مذهبی باستانی است، در حالی که توضیح و تفسیر این آثار، زیر نظر و نفوذ فلسفه متعجر مسیحیت انجام شده که حتی تاریخ‌نویسان آتئیست نیز با آن بیگانه نبوده‌اند. چنین تأثیری را به روشنی می‌توان نه تنها در نظریه تکامل فوق ارگانیک اسپنسر، بلکه در نوشته‌های فریزر و سایرین نیز ردیابی کرد. اما هیچ یک از این تاریخ نگاران فرهنگ ابتدائی و باستانی، از مواد

فرهنگ توده مردم، تصنیفهای ثبت نشده افراد و مدارک اسطوره‌شناسی استفاده نکرده‌اند. همان ادبیاتی که در مجموع بازتابی است از پدیده‌های طبیعی، مبارزه با طبیعت و زندگی اجتماعی.

شناخت این حیوان دوبا که همه نیروی خود را برای زیستن صرف مبارزه کرده، با اندیشه‌ای مجرد از روندهای کار و مسایل طایفه‌ای و قبیله‌ای مشکل است. بسیار مشکل است که فردی مانند امانوئل کانت را، پا برهنه در هیبت جانوری مجسم کنیم که به «شیئی در خود» می‌اندیشد. در یک دوره بعد، اندیشه مجرد، انسان را ارضا می‌کند. همان انسان تنهائی که ارسطو در کتاب «سیاست» خود چنین توصیفش کرده است: «انسان خارج از اجتماع، یا خداست یا حیوان.» انسان در حالت حیوانی، گهگاه ملزم به شناخت به مثابه یک خدا می‌شود، ولی به عنوان یک حیوان، مانند ماده‌ای برای آفرینش اسطوره‌های بسیار درباره انسانهای حیوان مانند خدمت می‌کند؛ درست مثل انسانهای نخستین که اسب سواری آموختنشان مقدمه‌ای شد بر اسطوره موجودی که نیمی انسان و نیمی حیوان بود.

تاریخ‌نگاران فرهنگ ابتدائی، سند آشکار اندیشه مادگیری را کاملاً تحریف کرده‌اند؛ اندیشه‌ای که در زندگی اجتماعی انسان باستان، روند کار و مجموعه پدیده‌ها را به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر پدید آورد. این اسناد در افسانه‌ها و اسطوره‌ها برای ما به یادگار مانده و از راه همانهاست که پژواک کار را در رام کردن حیوانات، کشف گیاهان طبی و اختراع ابزار کار می‌شنویم. حتی مردم از همان روزگار قدیم، خواب پرواز در فضاء را می‌دیدند و ما بازتاب این آرزو را در افسانه‌های فانتون، دادالوس و پسرش ایکاروس و نیز افسانه «قالی حضرت سلیمان» می‌بینیم. در افسانه «چکمه‌های هفت متحد»، رویای آدمی را برای ایجاد حرکت سریع تر به روی زمین مشاهده می‌کنیم. پس از آن انسانها آموختند که بر اسب سوار شوند. آرزوی سریع‌تر راندن در جریان رودخانه‌ها منجر به اختراع کرجی و کشتی گردید. کوشش در نابود کردن دشمن و جانوران از فاصله دور، اختراع فلاخن و تیروکمان را توسعه داد. انسانها به این نتیجه رسیدند که می‌توانند در طول یک شب مقدار زیادی پارچه را بربایند و ببافند، برای ببتوته در شب مسکنی بسازند و حتی در برابر حمله دشمنان قلعه‌های مقاوم برپا دارند. انسانها چرخ ریسندگی را ساختند که یکی از قدیمی‌ترین وسایل کار است و نیز قرقره دستی را درست کردند و افسانه «واسیلیسای عاقل» را آفریدند.

شواهدی در دست است که نشان می‌دهد این داستانها و اسطوره‌های قدیمی هر یک حاوی منظوری است؛ و این که اندیشه انسان اولیه تا چه اندازه تخیلی، تصویری و دورنگر بوده است. همان اندیشه‌ای که همزمان به وجودآورنده فن‌آوری زمان خود هم بوده، تا امروز که مددکار فرضیه‌های ماست: فرضیه‌هایی که ما با آنها نیروی انقلابی زمین را در محور خود به کار می‌گیریم یا با استفاده از آنها یخهای سترگ قطبی را در هم می‌شکنیم. حالت همه انسانهای نخستین در افسانه تانتالوس متجلی است. تانتالوس تا گردن در آب ایستاده است؛ در همان حال از تشنگی زجر می‌کشد ولی نمی‌داند که چگونه عطش خود را فرو نشاند. انسان قدیم نیز در میان مظاهر دنیای خارج هنوز نیاموخته است که بداند.

تردید ندارم که با افسانه‌ها، مثلها و اسطوره‌های قدیمی آشنا هستید ولی چه بهتر که معنای اساسی آنها بیشتر و عمیق‌تر درک شود و معنای این افسانه‌ها، مثلها و اسطوره‌ها تجلی شور و شوق زحمتکشان دوران قدیم است برای سبک کردن کار، افزودن محصول، مسلح شدن در برابر جانوران درنده و سایر دشمنان در پناه نقشه‌هایی چون جن‌گیری، طلسم و افسون و نیز استفاده از قدرت واژه‌ها برای فایق آمدن بر پدیده‌ها و عناصر طبیعت که با انسان سر ستیز دارند و به ویژه قدرت واژه‌ها حاکی از آن است که انسان تا چه اندازه عمیقاً به آن معتقد بوده و می‌دانسته که کلام تا چه حد در سازمان دادن روابط اجتماعی و روندهای کار انسان تأثیر دارد. طلسم و جادو، حتی برای تأثیر بر خدایان نیز استفاده می‌شده است. طبیعی است که همه خدایان باستان در روی زمین می‌زیستند، شکل انسانی داشتند و مانند انسان رفتار می‌کردند. این خدایان با فروتنان خیراندیش دوست بودند و با متمردين دشمن. خدایان هم مانند انسانها حسود، آرزومند و کینه جو

بودند. حقیقت این است که انسان خدارا در تخیل خود آفرید و بر آن شد تا ثابت کند که خاستگاه اندیشه مذهبی نه در تفکر طبیعت بلکه در ستیز اجتماعی است. برای ما کاملاً روشن است که ماده خام برای ساختن خدایان به دست «انسانهای برگزیده» دوران قدیم پرورده شده است. به همین دلیل هرکول (هرکولس) «قهرمان کار» و «استاد همه پیشه‌ها»، سرانجام تا جلوس بر کرسی خدایان المپ (المپوس) ارتقاء می‌یابد.

در تصور انسان ابتدائی، خدا مفهومی انتزاعی و موجودی خیالی نبود، بلکه شخصیتی واقعی، مسلح به ابزار کار، استاد چند پیشه، معلم و مددکار انسانها بود. خداوند تعمیم هنرمندانه دستاوردهای کار بود و تفکر «مذهبی» توده‌های زحمتکش را بایستی به چشم دیگر دید، چون این تفکر مذهبی نماینده خلاقیت هنری ناب به حساب می‌آمد. اصولاً اسطوره‌سازی در آرمانی کردن قابلیت‌های انسان و آگاهی قبلی از تحول پُرتوان آینده، واقعیت‌گرا بود. کشف این قضیه روشن است که در هر پرواز تخیلی در دوره باستان، جنبشی نهفته و این جنبش همواره تقلاي انسان است برای سبک کردن کار. پُرواضح است که این تقلا در میان آن گروه از انسانهایی انجام می‌گیرد که مجبور به انجام کار بدنی هستند و نیز روشن است که اگر خدا از همه جهت به نفع اربابان زمینی و استثمارگران کار بود در زندگی روزانه زحمتکشان چهره نمی‌نمود و مدت مدیدی پایدار نمی‌ماند. دلیل این که در کشور ما، خدا اینچنین سریع و آسان بی‌مصرف شده، درست به همین علت است که دلیل وجود او، یعنی توجیه اعمال قدرت انسان بر انسان، از بین رفته است؛ زیرا انسان با همونوع خود بایستی رابطه یک همکار، دوست، رفیق و معلم را داشته باشد نه حالت برخورد اربابی را که بر ذهن و اراده نوکرش تسلط دارد.

حال، هرچه برده‌دار نیرومندتر و کارآمدتر می‌شد، خدایان به آسمان‌های بالاتر می‌رفتند و به همین دلیل در میان توده‌ها آرزوی نبرد با خدایان پدید آمد که این آرزوها را در تصاویر پرومته (پرومتهئوس)، کالوی استونیا و قهرمانان دیگر مجسم می‌بینیم. قهرمانانی که خدا را درخیم‌ترین ارباب می‌دانستند.

فولکلور، از کافری پیش از مسیحیت، از وجود تفکر درباره اصول، علل ابتدائی و شیئی در خود، هیچ گونه متن کلامی آشکاری به جا نگذاشته است. در مجموع، از آن شیوه تفکر در چهار قرن پیش، از افلاطون بنیانگذار فلسفه انزواطلبی منتزع از روند کار، از موقعیتها و پدیده‌های زندگی سازمان داده شده، هیچ گونه علامتی به جا نمانده است. روشن است که کلیسا، افلاطون را پیشرو مسیحیت می‌شناخت. کلیسا از آغاز، سرسختانه به ضد «بقایای کافری» مبارزه می‌کرد؛ بقایایی که بازتابی از جهان‌بینی مادی کار است.

اربابان فئودال به محض آن که قدرت بورژوازی را احساس کردند، فلسفه آرمان‌گرایی اسقف برکلی با ماهیت ارتجاعی‌اش ظاهر شد. که در آستانه انقلاب فرانسه، در پایان قرن هجدهم، بورژوازی خود از عقیده مادیگری استفاده کرد تا با فنودالیسم و الهام‌دهنده‌اش مذهب بجنگد، ولی همین بورژوازی پس از غلبه بر دشمن طبقاتی خود، و ترس از دشمن جدیدش پرولتاریا، ناگهان به آموزش آرمان‌گرایی بازگشت و به دنبال حمایت از کلیسا رفت. در طول قرن نوزدهم، بورژوازی به عنوانهای مختلف این خطر را احساس می‌کرد که اعمال قدرتش بر توده‌های زحمتکش تا چه اندازه غیر عادلانه و ناپایدار است. از این رو می‌کوشید تا وجود متزلزل خود را با فلسفه‌های نقدگرایی، مثبت‌گرایی، خردگرایی، پراگماتیسم و کوششهای دیگر سرپا نگهدارد، که همه این کوششها اندیشه ناب ماتریالیستی را تحریف می‌کردند؛ اندیشه‌ای که از روند کار مایه می‌گرفت. این کوششها، یک به یک آشکار شد که در «توضیح» جهان عاجزاند و در قرن بیستم هم متوجه می‌شویم که برگسون، رهبر سرشناس اندیشه فلسفی، آرمان‌گرایی است که آموزش او، به هر رو «مورد علاقه مذهب کاتولیک» است. در این مسلک شما نیاز به سیر فقه‌پرانی را تصدیق می‌کنید. حال بر این بازگشت به عقب، شیونهای کنونی بورژوازی مبنی بر فاجعه رشد غیرقابل‌کنترول فن‌آوری را نیز بیفزائید، همان

فن‌آوری که برای ثروتمندان و سرمایه داران ثروتهای خیال انگیزی را تلنبار کرده، در نتیجه آنچه از این جمع به دست می‌آورد میزان تکدی روشنفکرانه‌ای است که بورژوازی به دام آن افتاده و نیز لزوم ویران کردن آن به مثابه یادگاری تاریخی است که در حال زوال، دنیا را با سموم لاشه در حال پوسیدنش آلوده می‌کند. علت فقر روشنفکری، همواره در رد شناخت معنای اساسی پدیده‌های واقعی، در فرار از زندگی به سبب ترس از آن یا به علت میل خودخواهانه برای آرامش و یا به دلیل بی‌تفاوتی اجتماعی است که موجبش آناشیسیم پست و نفرت‌انگیز دولت سرمایه‌داری است.

از «فیسبوک» (نادر ثانی)